

فردوسی و شاهنامه

(۸)

در متن نسخه‌های خطی و چاپی شاهنامه عنوان‌های اصلی و فرعی متعدد قسمت‌ها، فصل‌ها و قطعات وجود دارد. تمام پنجاه پادشاهی باتمیین مدت سلطنت هر شهریار ایران با کفترها یعنی داستانها ذکر میشود، در این کفترها عناوین فرعی مشروط هم وجود دارد مانند: «تأمه زال به سام»، «گرفتن نازن الانان دژ را»، «رزوم سومرستم با سپهر اب» و غیره.

اگر در ضمن تحلیل و تجزیه شاهنامه، ماموضوع تقسیم داخلی منظومه را به چند قسمت طرح کنیم، معلوم خواهد شد که اساس چنین تقسیم امکان پذیر، نسبت لحظات و وقایع تاریخی و غیر تاریخی است. بالاخره نسبت کتاب با منابع یادداشت‌تر گفته شود، با منابع قبلی فردوسی است.

چنین بنظر میرسد که سهولت میتوان شاهنامه را بدو قسمت (تاریخی و افسانه‌ای ماقبل تاریخی) تقسیم کرد.

امادرحقیقت چنین تقسیمی چندان آسان نیست. در منظومه افسانه‌ها با واقعیات تاریخی چنان درهم آمیخته میشود که گاهی نمیتوان حدومر زلازم را که آنها را از یکدیگر جدا میکند شناخت و تعیین کرد.

ابدأنباید تصور کرد که این امر آزادی شاعرانه فردوسی یا خودسبک منظومه است. شاهنامه با وجود اینکه اثری شاعرانه است، همانطور که گفته شد اساساً تنظیم مجموعه تاریخی و تاریخ منظوم ایران است. تصورات تاریخی معاصران فردوسی در این منظومه انعکاس یافته است. نسلهای بعد هم تا حدود عصر ملوک الطوائف، یعنی تقریباً تنیمه سده یازدهم، اصولاً تاریخ ایران را همینطور تصور و در نظر مجسم میکردند.

بنوان تاریخی فقط قسمتی از منظومه را بطور ثابت میتوان مجزا کرد که مربوط است به سلسله ساسانیان. فقط در این قسمت نظم و ترتیب تاریخی

دامنه دار شدن وقایع، مطابقت نامها و حقایق اساسی وجود دارد. ساسانیان (از لحاظ تاریخی سالهای ۲۲۶-۶۵۱ میلادی) - آخرین سلسله از چهار خاندان شهریاران ایران بوده اند که در شاهنامه از آنها ذکر میشود. منظومه باهلاکت یزدگرد سوم آخرین پادشاه این سلسله خاتمه مییابد.

از لحاظ تاریخی قبل از ساسانیان در ایران سلسله اشکانیان پارتی فرمانروائی کرده اند که فردوسی و ادبیات قرون وسطی خاور زمین آنها را بطور کلی اشکانیان ذکر میکنند. لیکن بتاریخ امپراتوری جهانی پارتی های اشکانی، رقیبان با مهابت «روم جاویدان»، به دوره عظیمی از سال ۲۴۰ قبل از میلاد تا سال ۲۲۶ بعد از میلاد، فردوسی تمام معنی کلام چند سطر (۲۲ بیت) اختصاص میدهد. در آن چند سطر خاطر نشان میشود که در آن دوره ایران شهریارانی هم نداشته است، در ایران فقط ملوک طوایف بوده اند که در مقابل شاهان و خاصه «شاهنشاهان» قرارداد شده اند. بهین مناسبت طول مدت این دوره هم ۲۰۰ سال تعیین میشود (بادوره سلوکیدها، یعنی دوره تاریخی از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از میلاد تا زمان ساسانیان - ۲۲۶ بعد از میلاد). این امر که با اصطلاح «از قلم افتادن اشکانیان» در شاهنامه نامیده میشود - بهیچوجه «تقصیر» مصنف آن نیست، حتی تقصیر منبع اصلی او هم نیست. پارتی ها (عینا مثل عجمی ها) درست است که در کلمه پهلوان (۱) - بهادر یادگیر که در هر صفحه شاهنامه بچشم میخورد، اثر محو نشدنی از خود باقی گذاشته اند، ولی بکنی از خاطر ملت محو شده بوده اند.

اگر بیطرفانه سخن بگوئیم دوره پارتها هنوز هم یکی از تاریکترین و مجهولترین ادوار تاریخ ایران و آسیای میانه است. یادگزارهای کتبی و مقدم برهه، بایگنی های پارت های اشکانی بدست ما نرسیده است (۲) بقرار معلوم سلسله سلاطین جدید ساسانی که امپراتوری خود را بیشتر دارای تمرکز کرده بودند (بقول ف. انگلس «بیشتر تحت نظم در آورده بوده اند») (۳) عداً کوشش نمیکرده اند هر خاطرهای درباره اشکانیان را که آنها

(۱) پهلوان با تغییرات صوتی مطابق قواعد (Pahlav-Palhav)

از کلمه پرتاوا (Parthava) یعنی پارتی ریشه میگیرد.

(۲) بایگانی های دولتی ساسانیان هم بدست ما نرسیده است، لیکن

قسمتی از آنها مورد استفاده یونانی ها (آگایوس) واقع شده است.

(۳) به منتخبات نامه های ك. مارکس و ف. انگلس، صفحه ۷۵ رجوع

شود.

ساقط نموده بودند محو نمایند و خود را از لحاظ خاندان سلطنتی و سنن با کیانیان افسانه‌ای بسیار دور و قدیم ربط و پیوند دهند. منابع یونانی و سریانی هم دربارهٔ پارت‌های ساکن قسمت شرقی دور ایران خیلی کم حکایت میکند. همینطور هم هخامنشیان، سلسلهٔ پادشاهان غربی ایران که در رأس امپراتوری جهانی معروف خاور زمین باستانی قرار داشتند، در حقیقت فراموش شده‌اند حتی یادگارهای با عظمت ویرانه‌های استخر (پرسپولیس) که برای العین هخامنشیان را بیاد ما می‌آورد، در قرون وسطی «تخت جمشید - سلیمان» نامیده میشد، یعنی به ادوار و ازمینهٔ افسانه‌ای نسبت داده میشد. از زمان هخامنشیان یادگرمای مجلل خط میخی باقی مانده که در سدهٔ ۱۹ با توضیح با اطلاعات نسبتاً فراوان مولفین یونانی رمز آن کشف گردید و اجازه داد با صحت و دقت کافی و بطور کامل اوضاع آن دوره روشن شود و حال آنکه دربارهٔ پارت‌ها تقریباً تا زمان مامبتوان گفت مدرک و اصطلاح صحیح قاطع خیلی کم بدست آمده است. فقط تازه‌ترین عملیات حفاری باستانشناسی شوروی (حفاری درنسا) تا حدی این تاریکی را پراکنده میکند. فردوسی به دورهٔ زودگذر ولی درخشان تاریخی یعنی بدورهٔ قبل از تصرف ایران بتوسط مقدونیان و امپراتوری اسکندر، قریب ۲۰۰۰ بیت (صحیح‌تر بگوئیم ۱۹۴۹ بیت اساسی در کتاب چاپ وولرس - نفیسی) اختصاص داده است. این مقدار بیشتر از حجم داستان متوسط (۱۰۰۰-۱۵۰۰ بیت) میباشد و گذشته از داستانهای بسیار بزرگ سلطنت کیکاوس و کیخسرو که عده‌ای داستانهای دیگر هم وارد و جزو آنها شده است) فقط از قسمتهای مربوط به خسرو - انوشیروان (۴۵۲۶ بیت)، گشتاسپ (۴۴۱۴ بیت)، خسرو پرویز (۴۱۲۵ بیت)، بهرام گور (۲۶۰۰ بیت)، سیاوش (۲۷۶۴ بیت) و گفتار دربارهٔ دوازده بهلوان (۲۵۲۹ بیت) کمتر است.

چنین بنظر میرسد که تمثال تاریخی اسکندر هم باید در تاریخ منظوم ایران انعکاس یافته باشد. ولی در حقیقت این مرحله یکی از مراحل است که خیلی کم جنبهٔ تاریخی دارد و با افسانه‌ها و خیالیاتیها در شاهنامه آمده است. اسکندر بعنوان غالب و متصرف نشان داده نشده بلکه پادشاه قانونی ایران و آخرین پادشاه کیانی است. در تاریخ نگاری قرون وسطی اسلامی بطور کلی نکات و حقایق واقعی ذکر نشده، بلکه رومان‌الینستی «در بارهٔ اسکندر» (اثر اصلاح شدهٔ اساسی که با اصطلاح «کالستن دروغی» نامیده میشود) با شقوق افسانه‌های محلی، خاص ایرانی و اسلامی بوجود

آمده است. در این مورد هم تضاد بین تمایلات ایرانی زرتشتی و اسلامی در تنویر و تجسم تمثال جهانگیر مذکور که بهیچوجه قابل وفق دادن نیست هویدا است، همان تضادی که در شاهنامه انعکاس یافته است. بدین ترتیب در قسمت مربوط به اسکندر ما فقط خلاصه طرح وقایع معروف نزد عامه و چند اسم تاریخی را مشاهده میکنیم از قبیل: دارا (داریوش)، فیلقوس (فیلیپ)، رستالیس (آریستوتل)، فور (یور - پادشاه هند). در شاهنامه از هخامنشیان، اسلاف تاریخی پارت های اشکانی، سلوکیها و اسکندر ذکری نشده است.

جای آنها را کیانیان گرفته اند که آخرین نفر آنها اسکندر شده و سر سلسله آنها هم کیکاووس بوده که واضح است که مثل اخلاش کیکاوس و کیخسرو شخص تاریخی نبوده و حسب و نسب به پیشدادیان افسانه ای میرسانده است. این نخستین کیانیان در شاهنامه تا ظهور زرتشت بوده اند که امکان تطبیق آنان را با هخامنشیان منتفی مینماید. حدس زده میشد که ممکن است کیانیان را با سلاطین قدیم باختر (باکتری) تطبیق نمود.

کیانیان، یعنی شهریاران ایران که دارای لقب «کی» بوده اند بعد از کیکاووس و کیخسرو (که در اوستا هم نامبرده میشوند)، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای (دختر و زن بهمن)، داراب و فرزندان او داراب دوم و اسکندر سلاجقت کرده اند. ظهور زرتشت پیغمبر در زمان گشتاسب بوده، در زمان داراب دوم هم تصرف مقدونیان رخ داده است. این موضوع بچشم بیخورد که هیچ ذکری از کوروش، کمبوجیه و خشایار شاه نشده است و خود همین امر تطبیق کیانیان را با هخامنشیان غیر ممکن مینماید. امکان نظری تطبیق گشتاسب با پدر داراب اول گیستاسب - ریشتاسپ (حامی زردشت) در واقع منتفی میشود، مبینطور هم تطبیق داراب های کیانی با داراهای هخامنشی از حیث امکان خراج است. منحصرأ در برخی موارد بهمن ملقب به «دراز دست» یا اردشیر (آرتاکسرس) (که مولفین یونانی «ماکروخیروس» و نویسندگان رومی و حتی بعضی عربی، بانان لونگیوس، نوس (۱) یعنی دراز دست نوشته اند) تطبیق میشود. این مطابقت یکبار دیگر عدم امکان تطبیق عمومی و کلی هخامنشیان تاریخی را بسا کیانیان شاهنامه تاکید میکند.

بدین ترتیب کیانیان باید جزو قسمت پهلوانی منظومه محسوب گردند. اساس حکایت‌های مربوط به کیانیان عبارت است از گفتارهای ملی شرقی که بتدریج متعلق بعوم ایرانیان شده است. لیکن در داستان‌رانی در باره آخرین افراد آن خاندان، نخستین بار گفتارها و مطالب ایران غربی را مییابیم. این امر هم طبیعی است زیرا تمام تاریخ کیانیان در حال باتاریخ هخامنشیان یعنی سلسله سلاطین پارسی (از فارس) غربی ربط مییابد. اولین کیانیان با صراحت و وضوح بیشتر ممکن است با زندگی ایران شرقی و آسیای میانه تطبیق شوند، نه با غرب مادی و پارسی. «داستان» سیاوش و تطبیق آن با مدارک باستان‌شناسی جدید این حدس ما را بیشتر تأیید میکند، همینطور هم جنبه تذکرات درباره کالوی‌ها در اوستا و تفسیرهای پهلوی، چنانکه در بالا خاطر نشان شده است و بطور کلی اساطیری نیست. اما در خصوص تاریخ اسکندر بطوریکه ذکر شد خارج از دایره عمومی گفتارهای حماسی ایران بوده است.

اولین سلسله سلطنتی ایران که قبل از کیانیان شهریاری میکرده‌اند، در شاهنامه ذکر شده و بطور وصفی پیشدادیان نامیده شده‌اند که بقرار معلوم بمعنی «پایه گذار عدالت» است. پادشاهان این سلسله از کیومرث تا گرشاسپ که بهمان اندازه مبهم و مجهول است، ده نفر بوده‌اند. در شاهنامه تمام آنان آدم معرفی شده‌اند. هرچند هنوز دارای شخصیتهای اساطیری هستند. در حقیقت، در حکایت‌های فردوسی درباره سلطنت‌های اولیه منظره تحول تدریجی ایرانیان (نوع بشر بطور کلی؟) از توحش حیوانی بدری با آغاز تمدن نشان داده میشود که ضمناً باید گفت بزودی بمرحله عالی میرسد، زیرا شاعر پس از اینکه در داستانهای اول راجع به پوشیدن پوست پلنگ، استخراج آتش و رام کردن حیوانات اهلی حکایت میکند در وصف سلطنت جمشید - «عصر طلائی» - تمام عناصر تمدن و فرهنگ را برمیشمارد: آخر بعد از جمشید در شاهنامه هیچ ذکری درباره پیشرفت نوع بشر در راه ترقی و تکامل عمومی نمیشود. اگر هم نوسانهای ادواری و جزر و مدهای مشاعده میشود، فقط در حدود اخلاقیات و قواعد اخلاقی (دوره‌های عدل و جباری) و همچنین سیاست داخلی و خارجی است.

این موضوع جالب توجه و قابل ذکری است که اگر منابع پهلوی و عربی بطور کلی طبق مطالب شاهنامه، کیومرث را «اولین پادشاه ایران»

پیدا کنند (گاهی هم با تصریح اینکه : کیومرث - آدم اول ، هوشنگ -
 اردشاه اول است) در مقابل در منابع متأخر زرتشتی (که ضمناً باید گفت
 ضمناً متکی به نقلهای مجهول باستانی است) از اسلاف کیومرث - پادشاهان -
 پمیران ، حتی دربارهٔ چهار سلسله سلطنتی مقدم بر اوسخن گفته میشود .

این نوع تصورات با تعینات تجربیدی مساورا، حیات زرتشتی یعنی
 نوری « دوار » (دوره هائی که بوسیلهٔ ارقام نجومی قرن‌ها بحساب
 بیاید) بستگی دارد . در هر دوره خاندانی - ملتی بوجود میآید که دورهٔ
 رقی و تکامل را بیایان میرساند و در پایان دوره يك زوج آدم باقی میمانند
 که نسلهای ادوار بعدی را بوجود میآورند و تولید میکنند . مثلاً بگواهی
 « دبستان » (کتاب پهلوی ، نقل بدون دخل و تصرف دورهٔ متأخر ترا - اسلامی)
 معلوم است که در واقع پیدایش نوع بشر در اعماق سدههای پیشین گذشته
 سکوم و مجهول است . نقلها از شخصی بنام « مهاباد » و زن او حاکی
 است (که بقرارد معلوم از دورهٔ قبلی کملاً مجهول باقی مانده بوده اند) اوسر
 سلسلهٔ نسلهای بعدی آدمهای بدوی بوده که در وضع توحش ابتدائی بسر
 پیبرده و در شکافهای صخره‌ها و غارها زندگی میکردند . مهاباد که درهالهٔ
 پادشاه - پیمبر مجسم میگردد ، به پیروی از « دستور ایزدی » دلهای مردم
 را بانور « ایمان حقیقی » (به یزدان) منور کرد ، آنها را متشکن نمود
 . جامعه را بوجوه آورد ، بانان طرز زراعت ، دامداری ، خانه سازی ،
 نرها و پیشه‌های اولیه را آموخت ...

زمان در مانروائی اخلاف او بعنوان « عصر طلائی » نوع بشر وصف
 میشود ، لیکن آخرین یعنی سیزدهمین جانشین مهاباد آذرآباد از حکمرانی
 سر باز زد و منزوی گردید ...

نبودن قدرت پادشاه پیمبر موجب آشفتگی و اغتشاش و فساد اخلاقی
 مردم شد که متدزجا گاهی با ظهور سلسلهٔ جدید ، احیاء میگرددند و گاهی
 جددا بحالت حیوانی بدوی سقوط و رجعت میکردند .

بالاخره ، باراده و لطف یزدان گلشاه (گل - خاک و آب) کیومرث
 سلطنت رسید و شانودهٔ دورهٔ جدید را تحت حمایت اخلاف خود - گلشاهیان
 یخت که آنانهم بنوبت خود به سلسله‌های پیشدادیان ، کیانیان ، اشکانیان و
 ساسانیان تقسیم شده‌اند و طبق مفاد شاهنامه آنها را میشناسیم .

این ترکیب مصنوعی کتابی علوم طبقاتی (کاستی) مفان زرتشتی دورهٔ
 متأخر (ساسانی) در شاهنامه هم مانند نقلهای ملی انعکاس نیافته است .

موارد تاریخی را در طول تمام منظومه میتوان یافت و از جمله در قدیمترین نسبت‌های سلطنت‌ها که باصطلاح اساطیری خوانده میشود. مثلا مگر درپایه و اساس تمثال اساطیری ضحاک و سلطنت جباری هزار ساله او خاطرات منی درباره استیلای آسوری سامی بر سرزمینهای غربی ایران قرار نگرفته است؟ یا درتمثال متأخرتر کاوس کیانی مگر بسط نفوذ و قدرت واقعی تاریخی سیاسی پادشاهان - کوی‌های - مشرق درمغرب ایران انعکاس نیافته است؟ بدین ترتیب اصل مطلب میزان یا درجه تاریخی بودن در تطبیق داستانسرایی شاهنامه باحقیق تاریخ واقعی است.

بدین نحو تقسیم سه گانه شاهنامه ممکن است مستدل باشد و حال آنکه تقسیم دوگانه مذکور با صراحت کافی عملی نبود.

بدیهی است که فردوسی اساطیر یا افسانه نقل نیکند، بلکه مطالبی را که منابع، جنبه تاریخی بآن داده‌اند و مبتنی بر آن اساطیر یا افسانه‌هاست می‌آورد، لیکن هیچ مورد شك نیست که این مطالب مقدم بر منابع هم‌مشخص ماهیت آن مطالب است و هم تا حد زیادی شکل داستانسرایی و حتی زبان شاعر را تعیین کرده است.

اساس اساطیری داستانسرایی در باره پادشاهان اول - پیشدادیان یعنی کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک و فریدون، تاحدی هم منوچهر بطور واضح و صریح نمایان است. در منابع قبلی - یشت‌ها و گاتهای اوستاهم - ما نمونه‌های بدوی اسم‌ها و تمثالها، گاهی هم مطالبی را که بنحوی و شکلی در منظومه منعکس گردیده است مشاهده میکنیم. طبیعی است که با این تمثالهای منظومه که اساس اساطیری هستند، بعضی تصورات ما قبل تاریخی بستگی دارد که بطور کئی درحافظه منت باقی مانده است از قبیل: خاطرات مبهم مهاجرت‌ها درباره «عصر طائی»، در خصوص جنگ دوران تیره جباری و سلطه یگانگان و هکذا. با وجود برخی موارد واقعی اصولا مطلب عمده اساس اساطیری داستانسرایی وصفات و سجایای قهرمانان است. بدین ترتیب در شاهنامه مطالب خارق العاده و معجز آسا با عناصر واقعی آمیخته میشود - این نکته عمومی برای تمام منظومه و خاص سبک مخصوص آن است.

در وقایع مربوط به پادشاهی منوچهر دیگر جنبه داستانسرایی و تمثالهای اشخاص یعنی قهرمانان منظومه تغییر میکند. اگر قبلا در قسمت اساطیری

تمثال اساسی وقایع شخص پادشاه و اومظهر ایران بود، در مقابل در این قسمت پادشاه اغلب اوقات فقط نماینده رسمی وحدت کشور است و پهلوانان «باجگذار» دارای مقام اول میشوند و تمثالهای آنان گاهی حتی تمثال خود «شهریار ایران» را هم در سایه قرار میدهند.

مبارزه ایران و توران در قسمت پهلوانی شاهنامه بشکل مبارزه پهلوانان ایران و توران مجسم گردیده (ولی تعویض نشده است). پشت سر پهلوانان هم توده‌های مردم قرار دارند که هنوز نامرئی هستند، ولی دیگر در منظومه حضور آنان محسوس است. برخی از افراد فعال در حماسه در اینمورد هم در اوستا سابقه دارند: پادشاهان کیسانی (کیقباد، کیسکوس، کیخسرو و دیگران)، پهلوانان (سام، اسفندیار، افراسیاب تورانی و سایرین)، ولی با افتخارترین و اساسی‌ترین نام‌های قسمت پهلوانی (زال، رستم، سهراب و امثال آن) در اوستا یافت نمیشود.

در قسمت نقی - پهلوانی و حماسی منظومه منابع قبلی دیگری است: اساطیر نیست، بلکه گفتارهای نقلی ملی است که هم وقایع حقیقی ازمنه دور را منعکس نموده و هم قهرمانانی را که زمانی واقعا بوده و در آن وقایع شرکت داشته‌اند. تمثالهای مردمی که زمانی زنده بوده‌اند با مرور سده‌ها نکات خاص فردی چهره خود را از دست داده، تبدیل به تمثالهای عمومی حماسی ملی گردیده‌اند. گذشته از تمثالهای جداگانه قهرمانان ملی، گفتارها و دوره‌های کامل نقلیها در پایه و اساس منظومه فردوسی قرار گرفته است.

در میان این دوره‌های نظم دوره باصطلاح معروف به دوره قهرمانان سیستان: سام (گرشاسب)، زال، رستم، فرزندان ری (سهراب، فرامرز و دیگران) و نومه‌های او دارای مقام خاصی است.

سیستان - سگستان قدیم، کشور سکاها. سکاها (یعنی سکزی‌ها یا اسکیت‌ها) اراضی سفلی رودخانه هیرمند را در زمینهای گود عمیق جغرافیائی ایران اشغال کرده بودند (سیستان کنونی بوسیله مرز سیاسی ایران و افغانستان تقسیم شده است).

سکاها نقلیهای خود را آوردند که بتدریج بشکل دوره خاصی تنظیم گردیده بود. سام گرشاسب و نوه او رستم تمثالهای آن دوره نقلی بودند. در شاهنامه تمثال سام انمکاس کامل نیافته ولی منظومه «گرشاسب نامه» اسدی طوسی (سده ۱۱) که بشاهنامه پیوسته میشود، بنا برده اختصاص

یافته است. ولی تمثال رستم در شاهنامه تمثال اساسی شده. قریب يك ثلث تمام منظومه فردوسی با مر بوط است. در آغاز قسمت حماسی شرح تولد رستم داده میشود، مرگ رستم هم در شاهنامه گوئی بمنزله پایان دوره پهلوانی نقلی است.

سکاها، پس از اقامت در ایران تاحدی از لحاظ ارضی جدا و مستقل بودند ولی با اینوصف جزو دایره امپراطوریهای واحد و متحد ایران از قبیل امپراتوریهای هخامنشیان (سدههای ۶-۵ قبل از میلاد) و ساسانیان (سدههای اول بعد از میلاد) بودند. مبینطور دوره بسیار غنی نقلهای سیستان وارد دوره عمومی نقلهای ایران (اغالباً متعلق به ایران شرقی) گردید. فکر وحدت ایران، در آرمان ایران ساسانیان، بطور مشخص در منظومه فردوسی بیان شده است.

حفظ کامل دوره افسانهها و گفتارهای مربوط به سام - گرشاسپ بمنزله این میباشد که تمثالی بوجود آید که برتر از منوچهر «شهریار ایران» باشد، بنابراین مخالف شالوده اصولی منظومه بود. بدین سبب تمثال سام بعنوان «پهلوان جهان» در شاهنامه گوئی ناقص مانده، کاملاً نمایان نگردیده و متضاد است. از یکطرف سام تابع منوچهر «شهریار» خویش است، از طرف دیگر استقلال عملی سیستان تاکید میشود، مالک الرقاب آن سام هم بعنوان قیم منوچهر وصف میشود در حال آنکه منوچهر ابداً صغیر نبوده، احتیاجی به این قیمومت نداشته است.

در نمایان ساختن و پروردادن تمثال رستم که علاوه بر اینکه پهلوان جهان است، تابع وفادار کیکاوس، شهریار خود که گاهی هم ابراز شایستگی و لیاقت این مقام رانمی کند می باشد، و علناً از او برتر است و بر او ترجیح دارد، باز همان تمایل به نقلهای سیستان ابراز گردیده است. مدح و ستایش کیکاوس - کار خود شاعر نیست، بلکه تمایلی است که در منابع مورد استفاده فردوسی تثبیت شده است.

قسمت نقلی پهلوانی، یعنی حماسی شاهنامه در عین حال هم بیشتر مورد مطالعه و بررسی واقع شده و هم شهرت بیشتر یافته است. این قسمت حاکی از تمام دلاوریهای زال، رستم، اسفندیار، قطعات دارای شهرت جهانی مانند «رستم و سهراب»، «زال و رودابه»، «بیژن و منیژه»، «گفتار در باره سیاوش» و بسیاری دیگر میباشد و بعنوان مطلب کامل نام شده و نوعی سمفونی پهلوانی فردوسی است. وقایع منظم تاریخی این

قسمت محدود است به دوره‌ای از فرمانروائی آخرین پیشدادیان تا بتخت نشستن اولین کیدنیان. با ظهور زرتشت و جنگهای مذهبی (وضع جدید مبارزه ایران و توران) و با هلاکت رستم و اسفندیار، قهرمانان محبوب گفتارهای ملی، این قسمت پایان مییابد.

اساس دیگر نقلی پهلوانی داستانسرائی فردوسی کیفیت و شکل و بعضی روشهای سبکی مصنف منظومه را تعیین میکند. در اینجا قهرمانان برخلاف قسمت «اساطیری»، فقط پادشاهان نیستند، بلکه در اکثر موارد پادشاهان نیستند. پرسوناژهای قسمت نقلی - موجودات اساطیری نیستند، آدمهایی هستند که دارای نیروی مافوق بشری هستند، ولی نیروی خارق العاده ندارند مثلاً، رستم زور پیل دارد. لیکن او قادر نیست تغییر شکل بدهد یا نامرئی بشود و هكذا.

در این قسمت مطالب معجز آسا و خیالبافانه با واقعیات آمیخته میشود و این امر از خصوصیات خلافت ملت است. در عالم خیالبافی ملت اهریمنان، پریها، دیوان، ژدها و امثال آن در کنار قهرمانان زندگی و عمل میکنند. رستم با دیوان مبارزه میکند و با نیرو، شجاعت، خردمندی و زیرکی بر آنها غالب میشود. در عمر او هم مانند دوران زندگی پدرش زال، سیمرغ پرانده معجز آسا نقش مهمی ایفاء مینماید. ولی بین سیمرغ «دایه» زال و گاو پر مایا «دایه» فریدون چه تفاوتی وجود دارد! گاو مذکور تمثال مبهم اساطیری است، ولی سیمرغ درست پرانده معجز آسای گفتارهای ملی، ملک افسانه‌ای نیک حافظ نسل و تبار سام است. در قسمت حماسی معجزات زیاد است، لیکن گوی می آنها هویت انسانی قهرمانان داستان را تاکید میکنند.

بعقیده ما قسمت مربوط به اشکانیان را باید آغاز قسمت آخر تاریخی شاهنامه شمرد. هر چند در آنجا فقط ۲۲ بیت باشکانیان اختصاص یافته است (و در عین حال به سلوکیدهای تاریخی)، ذکر چند نام هم دلیلی نیست برای تطبیق وقایع منظومه با تاریخ واقعی سلطنت اشکانیان پارتی، ولی این سطور هیچ چیز افسانه‌ای ندارد، بلکه عبارت است از انعکاس صحیح و دقیق تصورات از ایل قرون وسطی درباره تاریخ پارتها. قسمت اعظم این قسمت از ساسان - یاپک - اردشیر حکایت میکند و بدون توجه بواقیعت در موارد اساسی مثل تمام تاریخ بعدی ساسانیان، با مدارک و اطلاعات تاریخی مطابقت دارد.

(دنباله دارد)